



مسئله «من آغازین» نزد ادموند هوسرل؛ پرسش از «نزدیکی» بدیهی خود

شیگرو تاگوشی

امیر حسین رسولزاده



Das Problem des 'Ur-Ich' bei Edmund Husserl

Die Frage nach der selbstverständlichen 'Nahe' des Selbst,
Springer, 2006

هنگامی که تحول پدیده شناسی هوسرل را گام به گام تا پایان دنبال می‌کنیم در مرحله نهایی به مفهوم من آغازین می‌رسیم. در رابطه با این مفهوم می‌توان پرسش‌های متعددی را مطرح نمود برای مثال: آیا این مفهوم زائیده نوعی جهش فکری است که از تحلیل‌های تجربی انضمامی هوسرل فراتر می‌رود؟ آیا «من آغازین» واقعاً به نگاه پدیده شناختی درمی‌آید؟ آیا می‌توان گفت که این مفهوم صرفاً یک ایده است که با پدیده شناسی بیگانه است و از بیرون به آن وارد می‌گردد؟

پاسخ این کتاب به چنین پرسش‌هایی، منفی است؛ زیرا نشان می‌دهد که من آغازین، پدیده‌ای است که به گونه‌ای بسیار دشوار می‌تواند به شهود درآید حتی آن هنگام که می‌تواند از جنبه‌های پنهانش آزاد و رها شود. آزادی و رهایی من آغازین همواره با دشواری‌هایی همراه است؛ زیرا رویکردهای سنتی ای که ما در زندگی روزمره و حتی در حوزه علمی با آنها سروکار داریم به عنوان امور بدیهی ای تلقی می‌گردند که مورد تأمل قرار نگرفته‌اند. از این رو است که نگاه ما همواره در یک چارچوب تعیین می‌گردد و به آن محدود می‌شود. تعیین یک پدیده از طریق مفاهیم عادی و متعارف تنها باعث می‌گردد که جنبه‌های بدیهی و آشکار آن دیده شود و به همین دلیل همان ابعادی که در چنین جنبه‌های بدیهی و آشکاری قرار ندارند پنهان بمانند. به نظر نویسنده، «من» تنها وقتی می‌تواند به طور پدیده شناختی شهود شود که فهم این مفهوم بر حسب نقش‌های خام آن گام به گام پیگیری گردد و در نهایت به دقت در پراتنز قرار داده شود (ص ۱۴).

باید توجه کرد که من آغازین چهره خود را نمایان نمی‌سازد و اگر بخواهیم آن را موضوع خودمان قرار دهیم مقاومت می‌کند؛ زیرا از امور بدیهی ای که در روزمره با آنها سروکار داریم بدیهی تر است. به همین دلیل است که ما در زبان طبیعی هیچ اصطلاح و عبارت مناسبی را برای من آغازین نمی‌یابیم.

هنگامی که درباره «من آغازین» بحث می‌نماییم، منظور ما امر کلی‌ای نیست که کاملاً نامعین باقی می‌ماند یا منظور ما امر منفردی نیست که صرفاً به صورت ایده وضع می‌شود. اگر دقت نماییم درمی‌یابیم که در هر دوی این موارد ما در همان مسیری گام بر می‌داریم که توسط رویکرد سنتی هموار گشته است و این رویکرد نمی‌تواند من آغازین را آشکار نماید.

بنابراین به نظر می‌رسد که مفهوم «من»، ما را به بیراهه‌های خطرناکی بکشاند. اما هوسرل آگاهانه از پذیرش غیر انتقادی این مفهوم امتناع می‌ورزد و تلاش می‌نماید تا پرتوی روشن بر جنبه پنهان و تاریک اموری که بدیهی تلقی می‌گردند بیاندازد. از این رو من آغازین، در نگاه نخست، مسئله‌ای است که برای ما بیگانه می‌باشد. با وجود این، پدیده شناسی همواره سرنوشت خود را در این می‌بیند که بارها و بارها به پارادوکس‌هایی وارد شود که مولود افق‌هایی می‌باشند که جستجو نگشته و بدون توجه رها شده‌اند. هدف این کتاب، جستجو و پژوهش در من آغازین و آشکار نمودن ساختارها و حالات تجربه است.

بخش اول کتاب (که خود دارای ۳ فصل می‌باشد) به لحاظ تاریخی، مسیر دستیابی هوسرل را به قلمرو تاریک «من» ترسیم می‌نماید. بدین ترتیب، اهمیت این مسئله در درون پدیده شناسی هوسرل به طور کلی آشکار می‌گردد. همچنین انگیزه‌های هوسرل برای پرداختن به «من» به عنوان یک موضوع و نحوه نگاه وی بیان می‌شود؛ زیرا بدون پژوهش بنیادی این مسئله نمی‌توان مفهوم «من آغازین» را درک نمود.



هدف این کتاب، جستجو و پژوهش در من آغازین و آشکار نمودن ساختارها و حالات تجربه است.

نویسنده در فصل اول از این بخش تلاش می‌کند تا از طریق بحث موضوعی درباره مفهوم بدهت، چشم انداز متفاوتی را آشکار سازد که به نظر وی تمام تحلیل‌های پدیده شناختی را اساساً معین می‌نماید. وی می‌گوید: "موضوع اصلی هوسرل در پدیده شناسی اش به طور کلی این است که بدهت‌های نمودناپذیر زندگی را آشکار نماید؛ زیرا این امور بدیهی مادامی که در رویکرد طبیعی قرار دارند پنهان باقی می‌مانند... بدین ترتیب آشکار می‌گردد که بدهت‌های زندگی عمیقاً چنان در رویکرد طبیعی نهفته‌اند که هنگام کشف شدن، بیگانه به نظر می‌رسند. از این رو می‌توان گفت که نمود بیگانه‌وار یک موضوع که به نحو پدیده شناختی توصیف گشته است باید به عنوان گواه و دلیلی تعبیر شود که عمق پنهان بودگی بدیهی اش می‌تواند در آن شناخته شود. پس در نهایت این پرسش به میان می‌آید که آیا "من آغازین" که در ابتدا به نحوی بیگانه نمود می‌یابد "بدیهی‌ترین خود" نیست که در رویکرد طبیعی زندگی - و حتی غالباً در تفکر فلسفی - به فراموشی سپرده می‌شود." (ص ۳ مقدمه)

در فصل ۲، ویژگی بنیادی پدیده شناسی تا سال ۱۹۱۰ که خصلتی "غیرمن شناختی" دارد بررسی می‌شود. در این فصل نشان داده می‌شود که تعلیق من تجربی ضرورتاً نتیجه خواست روشی پدیده شناسی می‌باشد. روش پدیده شناختی مبتنی بر نقد بدهت است و بحث درباره بدهت منتهی به این نتیجه می‌شود که روش "تقلیل پدیده شناختی" باید به عنوان ارجاع به "نزدیکی" حیات تجربی تلقی گردد. این تلقی نیز باعث رهایی شهود پدیده شناختی از رویکرد طبیعی - ایزکتیو ساز می‌گردد. اما این خصلت روشی اجازه نمی‌دهد تا پدیده شناسی به طور آشکار ساختاری من - شناختی داشته باشد. فصل ۳ نشان می‌دهد که تحلیل پدیده شناختی از آغاز به گونه ای پنهان دارای رویکردی روشی به من بوده است. اما اهمیت آن به تدریج، به ویژه با توجه به مسئله اشتراک بین الادهانی، آشکار می‌شود. از این لحاظ، اتخاذ رویکرد من شناختی توسط هوسرل در ایده‌ها و پس از آن پیگیری می‌شود و نشان داده می‌شود که "من پدیده شناسی کننده" (منی که پدیده شناسی را انجام می‌دهد) در این تحولات اهمیتی روزافزون می‌یابد. بنابر این می‌توان دریافت که پژوهش‌های بخش اول این کتاب به اهمیت همین من توجه می‌کند.

نویسنده خاطر نشان می‌سازد که "من پدیده شناسی کننده" نوع خاصی از من تجربی نیست. تأکید بر فعالیت پدیده شناسی کننده چنین منی، تأکید بر یکی از فعالیت‌های بسیار گوناگون آن نیست، بلکه تأکید بر فعلیت منی است که در اینجا و اکنون زندگی می‌کند یعنی چنین منی در درون تأمل پدیده شناختی تنها می‌تواند "خود" پدیده شناسی کننده باشد؛ زیرا پدیده شناسی به شیوه‌ای خاص به نگاه من که خود را به طور بالفعل محقق می‌سازد نیاز دارد.

اما این موضوع، پدیده شناسی را به تنهایی فلسفی می‌برد. در همین راستا است که مفهوم ویژه من آغازین در کتاب بحران نمایان می‌شود. نویسنده برای تبیین ضرورت و اهمیت من آغازین در بخش دوم کتاب (که خود دارای ۴ فصل است) به طور نظاممند به بررسی آثار و دستنوشته‌های دیگر هوسرل می‌پردازد.

فصل ۴ به بررسی همان بافت و زمینه ای می‌پردازد که مسئله من آغازین پدید آمده است و نشان می‌دهد که این مسئله از یک سو با مسئله اشتراک بین الادهانی و از سوی دیگر با بحث روشی در مورد "منی که به طور پدیده شناختی شهود می‌کند" ارتباط دارد. در همین فصل، نویسنده پیوند میان بحث من آغازین را با مطالب کتاب بحران به طور دقیق کندوکاو می‌نماید.

در فصل ۵ مسئله اصلی، تحلیل موضوعی من آغازین می‌باشد. در این فصل آشکار می‌گردد که تقلیل رادیکالی ضرورتاً به من آغازین منتهی می‌شود. با توجه به همین موضوع نویسنده تلاش می‌کند تا تفاسیر گوناگون ممکن را که می‌توان در مورد من آغازین مطرح کرد به طور مفصل نقد نماید. نویسنده بر آن است که "من آغازین" باید از "من پیشین" به عنوان یک مرحله پیشینی پویا تفکیک شود و تفسیر متافیزیکی از من آغازین باید کنار گذاشته شود. به نظر وی پرسش محوری این است که یگانگی خاص من آغازین چگونه باید درک شود. رادیکال نمودن تقلیل به این نتیجه می‌انجامد که من آغازین نباید به عنوان یک من یا من‌های بسیار تلقی گردد.

در فصل ۶، همین ویژگی خاص من آغازین با توجه به آموزه تعدیل قصدی مورد بحث قرار می‌گیرد. آموزه تعدیل قصدی باعث می‌شود که ما یگانگی و کثرت اشتراک بین الادهانی را نه به عنوان گزینه‌های گسسته، بلکه در همبستگی ماهوی شان درک نماییم.

در فصل ۷ نویسنده به این پرسش می‌پردازد که چگونه من آغازین می‌تواند با توجه به بدهت خود به طور دقیق مشخص شود. وی در ابتدا در این باره بحث می‌کند که "من هستم" به چه معنا باید شرط لازم برای حیات آگاهی باشد. به نظر وی با بررسی نقد هوسرل از بدهت آشکار می‌شود که مفهوم سنتی "یقین" به عنوان بالاترین بدهت، نزد هوسرل متأخر معنایی اساساً متفاوت می‌یابد. یقین اگر را نباید به عنوان همان بدهت تصور نمود که مثلاً یک قلمرو کوچک آگاهی، از آن برخوردار است، بلکه باید به عنوان اصیلترین و بدیهی ترین ابزار کل حیات آگاهی در نظر گرفت.